
هنر تجریدی

□ عبدالعزیز بهنسی

و روح، انسان و حق به دست می‌آید، تا از وجود حقیقی جدا گردد. لذا هنر بر مبنای حدس بنا می‌گردد، و از طریق آن ادراک جوهر ابدی میسر می‌گردد. حدس با احساس متفاوت است. حدس از حد و مرز ماده و عرض می‌گذرد، تا بدون هیچ مقدمه ذهنی، در عالم مطلق که عالم خداوند است مستقر گردد. اما احساس، عبارت است از صور واقعی مشخصی که نتیجه ابزار ریاضی است. شناخت حدسی دارای امتدادی مخروطی است، به این معنی که همچنان توسعه می‌یابد، از نظر عمق نیز وسیع می‌شود و بالعکس.

اما شناخت حدسی دارای امتدادی استوانه‌ای شکل است و این شناخت، سطحی است و دارای عمق نیست. و بدین جهت است که هنرمند عربی برای محسوسات ارزش وزنی قائل نیست. و آن را به عنوان یک اثر هنری مادی باقی گذراند و دائماً به جوهر پرداخته و امور غیر مطلق و وراء خداوند را دفع می‌کند، چنان که قرآن می‌فرماید: «یا ایها الانسان، انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» و بدین ترتیب هنرمند، یک نقاش نیست. به آن

هنر شناختی حدسی است و از تلاقی مبدأ وحدانی با مبدأ وجودی به دست می‌آید. انسان در این هستی، موجود کوچکی بیش نیست. اما با این اوصاف، در اعماق وجود خود معانی بزرگی را حمل می‌کند؛ چنانکه محیی الدین، ابن عربی می‌گوید: «اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر» تو می‌پنداری که جسم کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگی در تو نهفته است. انسان به جهت اینکه همانند ماده است. در محاسبات هستی. ارزش چندانی ندارد، مگر به خاطر چیزی که از جوهر در او نهفته است. حال اگر این جوهر ذاتی را از انسان جدا نماییم. انسان در مجموع چیزی عرضی خواهد بود، و آنچه باقی می‌ماند، حس است. به این جهت این امر ذاتی، که در واقع همان فصل وجدانی محض است. از نظر مادی، قیمتی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت و وزن آن قابل محاسبه نیست، و از یک نظام ریاضی علمی، برای رسیدن به حق تبعیت نمی‌کند بلکه این تامل ذاتی با حدس خارجی روبرو می‌شود. و بدین ترتیب عالم خارج از ترکیب، جزئی و کلی، جوهر و عرض، ماده

معنایی که غرب شناخته است. هنر غربی در محدوده 'انسان و به شکل عرضی و ظاهری متمرکز شده است. در یونان باستان، زئوس به عنوان بالاترین نیرو و قدرت در اساطیر مطرح بود، آپولون مثل اعلای خلاقیت و ابداع، ونوس رب النوع زیبایی، و آتنا، رب النوع حکمت، که صورتهایی برای کمال ظاهری به شمار می رفتند. و این امر دلالت دارد بر اینکه جوهر، به صورت عرض، در جسم بشری در نزد غرب، نمایان می گردد. در حالی که انسان مادی و معنوی در اسلام، در روح عالم گنجانده شده، تا بتواند، به جزئی از منابعی درآید، که به صورت شیء از اشیاء، ترکیب شده و عرض، ظاهر گردد. لهذا، هنر در غرب، در واقع چیزی جز شناخت حسّی نیست، اما هنر اسلامی بر پایه شناخت حدسی واقع شده است. هنرمند غربی دوره 'جدید، از تنگناهایی که در طول تاریخ هنر گرفتار آن بوده، خود را رها نموده، و از طریق مدارس جدید به هنر تجریدی و به نوعی مسامحه، همت گماشته است. وگ، تفسیر فلسفی از هنر، برگسون، فرانسوی و کروتچه ایتالیایی را همراهی کرده و هنر را معرفتی حدسی اعتبار کرده است و در این خصوص بریون شکل جدید هنر غربی را با هنر اسلامی نزدیک کرده و به نوعی این انعطاف به تاثیر هنر اسلامی انجامیده است.

هنر تجریدی در اسلام

روح تجریدی حاکم بر هنر اسلامی چنان که تصور می شود، نتیجه 'تحریم صادره از حضرت رسول اکرم (ص) نبوده است، بلکه برعکس، یک الگوی قدیمی و اصیل است و امری موروثی است که قبل از تولد حضرت وجود داشته است. این روح تغذیه کننده هنر در خلال عصرهای متمدنی بوده است. و نفوذ آن در تمامی مناطقی که اسلام بر آن سیطره داشته، جریان پیدا کرده است. بعضی از اثرهای به دست آمده، از آثار تجریدی موجود، به دوره 'اعراب ماقبل از اسلام و حتی تمدن بین النهرین باز می گردد.

یک قصر از هم پاشیده که دیواره های آن به برلین، انتقال یافته و در آنجا به امانت گذاشته شده است، این نحوه از تجرید را اثبات می کند. ظهور هنر تجریدی، به معنای پیروی از منع تشبیه و عدم پذیرش تمثیل نیست، بلکه نتیجه 'یک تقلید رمزی ابتدایی از زمان قدیم می باشد و منشأ آن تفکر وحدانی خداوند بوده، چنانکه آقای بریون تاکید می کند؛ که تفکر اسلامی اصولاً با پیکر تراشی و تشبیه تعارض دارد، بنابر این هیچ ضرورتی در منع دینی این مردم برای تمثیل چیزهای سه بعدی وجود ندارد. ماریسه، توضیح می دهد که کمبود صورتهای انسانی در هنر اسلامی قبل از اینکه علل دینی داشته باشد، به علل تاریخی و هنری بازمی گردد. در این مورد مثال واضحی را می توان آورد، نقشهای موجود بر روی ظرف قدیمی در تمدن تمدن، وجود دارد که سه زن را مجسم می نماید که بصورت انفرادی چیزی را به سبک جدید می تراشند، این زنان در پشت یک کجاوه قرار گرفته اند.

هنر اسلامی اصولاً بر مبنای تفکر فلسفی عقیدتی بنا گردیده، و این تفکر تفکر جاودانگی خداوند و فناء موجودات و کائنات است. چنان که در سوره الرحمن آیه ۲۸ آمده: «و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» و بر این اساس، دوام و بقاء هر چیزی، به مشیت و اراده 'خداوند مرتبط و متصل است.

این دوام و قوام محدوده 'خاصی ندارد، برای اینکه هرچیزی به اراده 'خداوند، قابل تغییر و تحول است، و در طول زمان خاصی، قابلیت تحول را دارد و از نظر انواع نیز این چنین است. علی هذا هیچ چیزی ثبات ندارد و هرچیزی زائل و باطل است، مگر صورت و وجه خداوند، و او غیر قابل به تصور کشیدن و غیر قابل تشبیه است. چنانکه سینیون می گوید: در تفکر اسلامی اشیاء وجود خارجی ندارند، اما یک مجموعه معلولهایی از امور صدقی است که استمرار و دوامی ندارد، و این امر در نقش و نگار عربی منعکس می گردد، بنحوی که صورت و شکل انسان باعث بطلان آن

می‌شود.

این تفکر جاودانگی خداوند، با عجز و ناتوانی انسان به مقابله برخاسته است، عجز از احاطه به اسرار خداوند و تشبیه به او، و ناتوانی در تقدیر انسان و قیاس با هستی خداوند، بعد از آن خداوند، تقدیر را در دست او (انسان) قرار داد. و انسان پیوسته مشغول عبادت او، و در تلاش برای تقرب به حضرت اوست. چنانکه فرموده: «لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله.» سوره نور، آیه ۲۷. اما ایجاد کننده تصویر، در واقع عجز و ناتوانی هنرمند، از انجام امور واقع نیست، و همچنین وسیله ای برای کتمان تشبیه روز قیامت نیست. بلکه با ادراک اندک و زمینی ناچیز خود، به طور پیوسته برای رسیدن به وجود ازلای تلاش می‌کند. هنرمند وجود اشکال را به صورت یک امر مهمی در تابلوی خود به تصویر نمی‌کشد، بلکه هنرمند آن را به صورت ابتدایی و ساده به ترسیم درمی‌آورد، بدون اینکه از وسایل خاصی استفاده نماید که این اشیاء و تصاویر از اصل و حقیقت خود دور شوند. و در ادراک آدمی دارای استمرار و ثبات باشد. به این جهت، هنرمند مسلمان، محکم بودن و ثبات امور واقع را رد می‌کند، برای اینکه در بیگمالیون واقع نمی‌شود، چنان که ماسینیون می‌گوید؛ هنرمند تصویر را نه فقط برای تهیه نسخه به وجود می‌آورد بلکه به جهت اظهار این معنا که انسان با حیوان مختلط است. به عنوان مثال تصویری وجود دارد که به صورت رمزی کشیده؛ پرنده ای است با سر آدمی مزین گشته، و یا حیوانی که با گیاه مختلط شده است، افرادی مانند دولوری اعتقاد دارند که، این تحریف نشات گرفته از ترس و عقاب روز قیامت است و هنرمند تلاش می‌کند، صفات انسانی را با ماهیت آنها به تصویر بکشد، و خداوند را در مخلوقاتش جلوه گر نمی‌سازد. و بدون شک، این امر با مفهوم قدرت الهی در نزد مسلمانان منافات دارد، چنان که در قرآن آمده: «قاله الذی یسع علمه کل شیء و انا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم.» اختیار کردن

نسبتهای خاص که هیچ‌گونه ارتباطی با نسبت‌های واقعی ندارد، راحت‌ترین وسیله برای تعبیر و تفسیر صور عقلی در نزد نقاش است، و این امر برای اثبات مفهوم تجریدی خداوند در تصویری به شمار می‌رود، چنان که می‌فرماید: الله نور السموات و الارض، مثل نوره کمشكاة فيها مصباح المصباح فی زجاجة. سوره مبارکه نور، آیه ۳۴.

قدرت بشری در حدّ و اندازه‌ای است که اگر هنرمند، برای نقل و شبیه‌سازی طبیعت و امور واقع تلاش نماید، از نقل طبیعت و امور واقع، به گفته سلطان اکبر عاجز خواهد بود. و این چنین است که امروزه درمی‌یابیم افرادی مانند آلبرکامو، در این سخن تردید می‌کنند. وی می‌گوید: ما این امکان را نداریم که از امور واقع نسخه برداری کنیم، حتی عکسهای فوتوگرافی نیز در هر حال نسخه‌ی مطمئنی نیست، چه، واقعیت تمامی نیست. برای اینکه واقعیت حیات انسان فقط چیزی که یافت می‌شود نیست، بلکه این واقعیت را باید در کسان دیگری که بنحوی در شکل دهی آن دخالت داشته‌اند، نیز باید جست و جو کرد. قدا گفته‌اند، نقل و انتقال حقائق عالم خارج زیاد مهم نیست بلکه آنچه مهم است، وارد شدن و ترکیب شدن با آن حقائق می‌باشد. اسلام دینی است که ضعف انسان را در مقابل مقررات وجود و طبیعت و واقعیت و همچنین شبیه‌سازی به خلق خداوند؛ مسجل کرده و آن را به خدای یکتا ارتباط می‌دهد، چنان که می‌فرماید: «هو الله الخالق الباری، المصور له الاسماء الحسنی، یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم.»

سوره مبارک حشر، آیه ۲۴

و بدین جهت است که بعضی از متفکرین بر این اعتقاد هستند که بعضی آثار هنری با شکوه و زیبا، از ساخته‌های بشری نیست و مخلوق خداوند است. مقری در کتاب نفع الطیب، مسجد قرطبه (کوردوبا) را چنین وصف می‌کند: سه ستون از سنگ مرمر وجود دارد که بر روی یکی، اسم محمد، و بر دیگری تصویر

● روح تجریدی حاکم
بر هنر اسلامی
چنان که تصور
می‌شود، نتیجه
تحریم صادره از
حضرت رسول اکرم
(ص) نبوده است،
بلکه برعکس، یک
الگوی قدیمی و اصیل
است و امری موروثی
است که قبل از تولد
حضرت وجود داشته
است. این روح
تغذیه‌کننده هنر در
خلال عصرهای
متمدادی بوده است. و
نفوذ آن در تمامی
مناطق که اسلام بر
آن سیطره داشته،
جریان پیدا کرده
است.

عصا و اصحاب کهف، و بر روی سومی، عکس کلاغ حضرت نوح علیه السلام، نقش بسته است. این سه تصویر را خداوند خلق کرده و ساخته دست صنعتگران نیست.

در حدیث شریف خدای عز و جل فرموده: «و من اظلم ممن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا حبة او یخلقوا شعيرة». یعنی ظلم می کند کسی که بخواهد، همانند مخلوقات من، چیزی بیافریند، حال چه به اندازه 'دانه' ناچیزی باشد، یا یک دانه 'جوی'.

این تفکر که در ذهن انسان عرب رسوخ کرده از دو مبدأ ناشی می شود. اول گفت و گوی در مورد امور واقع یا اصلاح امور علمی و تعدیل آن بر طبق مشیت هنرمند است. دوم تجرید شکل و امور واقع و دوری جمستن از تشبیه اشیاء است. در مورد شبیه سازی، تفسیرهای گوناگون ارائه کرده اند، از جمله اینکه گفته شده، انسان چیزی جز مخلوق خداوند نیست و از شبیه سازی خداوند عاجز و ناتوان است. و فقط نسبت به مخلوقات خداوند این قدرت به او داده شده است. چنان که می فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیهبدون». قرآن کریم تفاوت گسترده بین خداوند و انسان را بیان کرده، و همچنین وظیفه خلق به خداوند و وظیفه عبادت انسان را یادآور شده است. چنان که می فرماید: «هو الذی یمورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم». سوره مبارک آل عمران، آیه ۶.

هیچ خالق و هیچ نقاشی جز او، نیست، چنان که می فرماید: «هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی، یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم». سوره مبارک حشر، آیه ۶۲.

و بدین ترتیب، تصویر انسان و سرشت او از امور واقعی درست شده است که قدرت الهی در او همانند گشته است. چنان که در حدیث آمده: «من صور صورة فی الدنیا، کلف ان ینفخ فیها الروح یوم القیامة و لیس بنافخ». یعنی کسی که تصویری را در این دنیا نقاشی نماید، مکلف می شود که در روز قیامت در آن روح

بدمد، ولی دمیده نمی شود.

دین اسلام همیشه بر تفاوت بین خالق و مخلوق تاکید می ورزد. مخلوق بنده ای است که قادر به رسیدن به مرتبه 'خلق' نیست. چنان که می فرماید: «ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله». سوره مبارک بقره، آیه ۱۵۵

مشرق و مغرب از آن خداوند است و به هر طرف که روی برگردانید صورت خداوند همان جاست. در اینجا تفسیر دیگری برای موضوع تصویر در هنر وجود دارد، مومن تلاش می کند تا معالم بشری را تغییر دهد، تا از عذاب الهی در امان بماند، چنان که در حدیث شریف آمده: «ان اشد الناس عذاباً یوم القیامة، الذین یضاهون بخلق الله». یعنی شدیدترین عذاب در روز قیامت برای کسانی است که خلق خدا را شبیه سازی کند. اعتقاد بعضی بر این است که تحویر نتیجه 'ضعف' یک هنرمند و عدم شناخت وی نسبت به فرهنگ هنری است، و با این عمل خود، ذلتی را در مظاهر تمدن به ثبت می رساند. بین ساخت مجسمه و چیزی که خداوند ساختن آن را به وضوح تحریم کرده، به جهت اطلاق شرک و دوگانگی آن، نوعی تفاوت اساسی وجود دارد. تمامی آراء تحویر را به این معنا تفسیر کرده اند که این علت، یکی از لوازم خارجی است که بعد از ظهور محدثین مطرح شده است، اما بستگی به این دارد که در دوره هایی که خود خلیفه اهل هنر بوده، چگونه تفسیر شود؟ مثل ولید، هشام، معتصم و دیگران. و چگونه وضعیت هنر قدیم را در تمدن بین النهرین تفسیر نماییم؟ و حتی هنر بیزانس یا رومی که هنر را از سرزمین ما گرفته اند، بدون اینکه تحریفی در آن صورت گرفته شده باشد. چگونه تفسیر نماییم؟

ذهن هنرمند مسلمان متوجه این مسئله است که جوهر وجودی متصل است و قابل تجزیه و تباین نیست و با نظر حدسی قابل کشف می باشد. این کشف باعث می شود که جوانب حسّی از خود انسان و از طبیعت اطراف او زائل گردد. این عوامل حسّی باعث می گردد که حدس و ادراک آن که

● در مورد شبیه سازی، تفسیرهای گوناگون ارائه کرده اند، از جمله اینکه گفته شده، انسان چیزی جز مخلوق خداوند نیست و از شبیه سازی خداوند عاجز و ناتوان است. و فقط نسبت به مخلوقات خداوند این قدرت به او داده شده است.

غایتش ادراک جوهر حق تعالی باشد مؤثر و متاثر گردد. و حتی ممکن است با را فراتر گذارده و مظاهر واقعی و مکانی او را تصرف نماید و او را به صورت حسی که مرتبط با غریزه و امیال نفسانی است درآورد. نقاشان معاصر به موضوع تصحیف توجه و علاقه نشان داده اند. مانند مانتیس در این مورد گفته: دقت ما را به حقیقت نمی رساند. و حقیقت در واقع به معنای عکس که مطابق با شکل باشد، نیست، ولی در شکل آن با معنای کلی تطابق دارد. هنرمند عرب سعی دارد تا از طریق عالم شهادت به عالم غیب برسد، به این جهت هنگامی که او شکلی را به صورت خطوط رسم می نماید، همانند کتاب مقامات حریری که واسطی رسم نموده. یا بر روی دیوارها چیزی را بکشد، همان طور که بر روی دیوارهای قصرهای سامراء و قصر عمره، بتصویر کشیده شده، تلاش می کند که از ورای این تصویر به کنه وجود برسد. بلکه هدفش از بین بردن حدس کلی از عالم است. و به اندازه ای که این تصاویر نقاشی شده، به همان اندازه ارتباط وی با عالم غیب قوی خواهد بود.

مبدأ دیگری که نتیجه وحدانیت و تفکر اسلامی به شمار می رود، همان غفلت در هنر اسلامی است. غفلت، به معنای روی برگرداندن از حیات دنیوی و پناه آوردن دائمی به خداوند می باشد، که تکیه گاه انسان در حیات اخروی است، چنان که می فرماید: «و ما حیات الدنیا الا متاع الفرور...». و در جای دیگر می فرماید: «ذلک خیر للذین یریدون وجه الله اولئک هم المفلحون.» سوره مبارک روم آیه ۳۸. بشر فارس در این مورد بحث گسترده ای را مطرح کرده و تاکید نموده که هنرمند مسلمان در تصویر حیات متاع غرور را مشاهده می کند، متاعی که زود مضمحل می شود، و در مقابل آنچه که در نزد خداوند است از بین نمی رود. چنان که در قرآن کریم آمده: «و اضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کما انزلناه من السماء...».

و بدین ترتیب هنرمند مسلمان برای از بین بردن هر چیزی که برای رسیدن به حق

تعالی زائد است تلاش می کند. و در قرآن کریم آمده: «و ما عندالله خیر و ابقی.»

بشر فارس می گوید: هنرمند مسلمان اجزاء ماده را چنان مرتب می کند تا امکان آن را پیدا نماید که آنچه را که ترکیب نموده، دارای کمترین فساد باشد، و بدین ترتیب ماده آن چنان که باید باشد، معنا پیدا می کند. در واقع غایت و مقصود هنرمند، نوعی ترکیب کلی با موضوع اوست ولی هدف او، انتقال صرف این موضوع در عالم خارج نیست، برای اینکه در شان هنرمند نیست که برانفصال اشیاء در ذاتشان تاکید نماید، درحالی که خود به وحدت وجود ایمان دارد، بلکه نقش او این است که تلاش نماید، از طریق هنر، طبیعت جدای از او را بررسی نماید، ولی این طبیعت را به عنوان یک کمر بند عرضی فرض کرده است که در روح عالم رسوخ کرده و به صورتی جزئی درمی آید، و در صورت امکان به شکلی متعین و مشخص جلوه گر می گردد. و این چنین است که تصویر نگاری اسلامی، بر عناصر غیر تشبیهی بنا می گردد، که بر پایه معنوی و ایجابی متمرکز می گردد، برخلاف بعضی سبکهای تجریدی معاصر در غرب که پایه های آن سست، ساکن و جامد است.

● قدرت بشری در حد و اندازه ای است که اگر هنرمند، برای نقل و شبیه سازی طبیعت و امور واقع تلاش نماید، از نقل طبیعت و امور واقع، به گفته سلطان اکبر عاجز خواهد بود. و این چنین است که امروزه درمی یابیم افرادی مانند آلبر کامو در این سخن تردید می کنند.